

تمام توجهش معطوف به این بود که دستگاه جداسازی خون «آی بی ام» درست کار کند. اظهار داشت: «دکتر دوبیگی جراحی فوق‌العاده است. اما من هرگز با او کار نکرده‌ام. نمی‌دانم با این وضع چگونه برخورد خواهد کرد. ما معمولاً جراحان سرطان‌شناس را به جراحی بیماران سرطانی وامی‌داریم.» دکتر هستر به این فکر افتاد که وضعیت شاه بسیار عجیب است. چرا متخصصان سرطان را مأمور رسیدگی به وضع او نمی‌کنند؟ چرا یک جراح قلب باید شکم او را عمل کند؟ دکتر فلاندرن نیز همین نظر را داشت که یک بیمار سرطانی که طحالش بشدت بزرگ شده باید بدست جراحی عمل شود که تجربه سرطان‌شناسی داشته باشد. او مایل بود جراحی از بیمارستان دکتر هستر، یعنی بیمارستان آندرسون بیاورند. ولی یکبار دیگر خودش را بی‌اختیار دید. دکتر کرلمن نیز بعدها گفت که فکر می‌کرده دکتر دوبیگی هر مهارتی داشته باشد، اما روی‌هم‌رفته انتخاب خرابی نبود. ولی دکتر کین استدلال می‌کرد که جراح برجسته‌ای چون دوبیگی باسانی می‌تواند طحال را درآورد. «من نه تنها او را یک جراح قلب درجه یک بلکه یک جراح در سطح جهانی می‌دانستیم. یکی از مسائل مربوط به درآوردن طحال خونریزی است و او یک جراح عروق است.»^{۲۰}

وقتی هستر شاه را در کونتادوزا معاینه کرد، شاه عقیده او را درباره دوبیگی استفسار کرد. دکتر هستر که اکنون دریافته بود در این قضیه منافع سیاسی و پزشکی گوناگونی دخالت دارد، با احتیاط پاسخ داد: «از یک جراح قلب و عروق درجه اول است.»^{۲۱}

۲۰) مصاحبه نگارنده با دکتر مورتون کولمن، ۱۲ نوامبر ۱۹۸۵.
 * هستر معتقد بود که عمل جراحی فعلی کمترین مسئله است و مراقبت بعد از عمل به مراتب مهتر خواهد بود. بویژه می‌ترسید که بی‌هوشی منجر به عود کردن ذات‌الریه بیمار بشود. به عقیده او عفونت ریه‌ها بعد از عمل خطرناک‌تر و محتمل‌تر از خونریزی داخلی بود. این سؤال نیز برایش مطرح شد که آیا کسی به‌شاه گفته که او از بدخیمی عمومی زنج می‌برد و نازاحتیهای او لزوماً با برداشتن طحال رفع نخواهد شد؟

هستر توضیح داد که در نظر داشته از اعضای خانواده و مأموران امنیتی شاه نیز آزمایش خون کند تا ببیند گروه خون کدامیک از آنان در تولید پلاکت

شاه گفت: «بسیار خوب، یقین دارم اگر دکتر دو بیکی نتواند طحال مرا درآورد، آن را به من خواهد گفت - یا دیگران به من خواهند گفت.» ۲۱

فردای آن روز که ۷ مارس بود کین در پاناماسیتی با چارلی گارسیا ملاقات کرد. دکتر گاسپار گارسیا دوپاردس رئیس دانشکده پزشکی دانشگاه پاناما و یکی از جراحان ارشد کشور نیز در این ملاقات حضور داشت. گارسیا دوپاردس عضو یکی از قدیمی‌ترین خانواده‌های پاناما و تحصیل کرده آمریکا است. او در اواخر دهه ۵۰ زبردست کین در دانشگاه کورنل کار کرده است و بعنوان رئیس جراحان بیمارستان پایتتیا در بخشهای مربوط به جمع‌آوری تیم پزشکی برای عمل جراحی شاه دخیل بوده است.

از نظر گارسیا دوپاردس تا آن زمان همه چیز بآرامی پیش رفته بود. او این شیوه کار را می‌پسندید چون برخلاف همکاری چارلی گارسیا به هیچ‌وجه سیاسی و پرخاشگر نبود. گارسیا دوپاردس مردی بود ملایم با صورتی به شکل جغد و عینک دورطالانی و شقیقه‌های خاکستری. او بر روی مهم شخصی آداب‌دان و صدیق بود.

بعدها گارسیا دوپاردس تعریف کرد که کین از او پرسیده بود آیا دو بیکی می‌تواند فقط «عضو تیم» باشد؟ کین بعدها گفت: «این حرف مسخره است! من نصف‌شب به دو بیکی تلفن کنم که عضو تیم باشد!» خود دو بیکی می‌گوید که «کین و هیبارد ویلیامز هر دو بنحوبی روشن

برای شاه مناسبتر است. هنتر امیدوار بود اشرف خواهر دوقلوی شاه بهترین شخص باشد ولی پس از آزمایش خون او از این فکر منصرف شد. چون وریدهای اشرف بسیار نازک بود. هنتر نمونه خون فرح و سرهنگ جهان‌بینی و سایر همراهان شاه را نیز گرفت. وقتی آنها را آزمایش کرد متوجه شد که فرح بعضی پادگنهایی (مواد تولیدکننده پادتن) مشابه با شاه دارد و بنابراین تشخیص داد که مناسب‌ترین شخص برای اهداء خون به شاه اوست. بهتر بود که شاه برضد همسرش پادتن ایجاد کند تا برضد خانواده‌اش. زیرا بطور قطع در مراحل بعدی به خون آنها نیاز پیدا می‌کرد.

(۲۱) مصاحبه نگارنده با جین هنتر، ۳ نوامبر ۱۹۸۵.

ساختند که من مسئولیت کامل خواهم داشت و از من خواهش کردند که در اندازه پرسنل و وسایل پزشکی را که لازم دارم با خودم بیاورم. بدون این اطمینان، من با رفتن موافقت نمی‌کردم و یقیناً تیم جراحی و وسایل خود را همراه نمی‌بردم.»

میان آنچه پزشکان امریکایی و پانامایی به‌خاطر می‌آورند تناقض آشکار وجود دارد. بعدها پاناماییها گفتند که با آمدن دوبیکی «بنخاطر روحیه همکاری و با توجه به مسئولیت‌بزرگی که معالجه چنین شخصیتی دارد» موافقت کرده بودند. ۲۲ کارسیا دوپاردس می‌گوید او تصور می‌کرد دوبیکی حداکثر یک پرستار مخصوص اتاق عمل با خودش خواهد آورد. کین هیچ‌گاه نگفت که او مسئولیت کامل عمل جراحی را در دست خواهد گرفت. پاناماییها می‌گویند در این صورت ما به‌هیچ‌وجه با آمدن او موافقت نمی‌کردیم. حتی برای کسب اجازه «شرکت» یک پزشک خارجی در عمل جراحی می‌بایست قانون را زیر پا بگذاریم. ۲۲ کین و آرماتو به نیویورک پرواز کردند. هستر به هوستون بازگشت. ناگهان در اثر مقالاتی که در مطبوعات امریکا انتشار یافت که شاه شدت بیمار است و نیاز به مراقبت پزشکی «پیشرفته‌ای» دارد که در پاناما میسر نیست، بحث پیچیده و آشفته‌ای بین پزشکان در گرفت. روزنامه دینی نیوز از قول دوستان شاه سابق نوشت که او «یا باید در بیمارستان گوزگاس بستری شود یا در بیمارستان دیگری در ایالات متحد.»

پزشکان پانامایی چیزی به روزنامه‌نگاران نگفته بودند لذا مسبب این مقالات را دکتر کین و راپرت آرماتو می‌دانستند و عصبانی بودند. آنها تصور می‌کردند امریکاییان قصد بدنام‌کردنشان را دارند تا بتوانند شاه را به گوزگاس یا امریکا ببرند. ۲۳ (چارلسی گارسیا نیز مثل بقیه پاناماییها ادعا می‌کرد که آرماتو و کین هر دو نوکر راکفلر هستند و راکفلرها می‌خواهند بمنظور لطمه‌زدن بیشتر به جیمی کارتر شاه را به امریکا بازگردانند.)

۲۲) مجله رویستا مدیکا ۱۳، (ژانویه ۱۹۸۱)، ص ۲۳۱.

۲۳) مصاحبه نگارنده با دکتر گارسیا دوپاردس، ۲۴ نوامبر ۱۹۸۶.

۲۴) همانجا.

سپس مطبوعات امریکایی بو بردند که قرار است دوبیکی شاه را عمل کند. درست یا غلط. پزشکان پانامایی به این نتیجه رسیدند که صلاحیتشان زیر سؤال رفته است. مثل این بود که کوی هیچکس در پاناما قادر به درآوردن يك طحال نیست. به قول گارسیا دوپاردس هنگامدای در جامعه پزشکی پاناماسیتی برپا شد. چارلی گارسیا به فلاندرن گفت: «ما قادریم دست راست خودمان را پشت سرمان ببندیم و با دست چپ ضحال بیچار را درآوریم.»

چارلی گارسیا و گارسیا دوپاردس از مارك مرس خواهش کردند به آزمائو تلفن کند و به او بگوید که آنها چه اندازه ناراحت شده‌اند. مرس به آزمائو هشدار داد که پاناماییها می‌گویند فقط از دوبیکی دعوت کرده‌اند که با پرستار مخصوص اتاق عمل خود با آنها همکاری کند نه اینکه جانشین آنها بشود.^{۲۵}

صرفنظر از مسئله حیثیت، درزکردن اخبار مسائل امنیتی مهمی در پاناما بوجود آورد. دهها روزنامه‌نگار به این کشور هجوم بردند تا از نزدیک شاهد باشند که شاه یکبار دیگر زیر چاقوی جراحی قرار می‌گیرد. مهمتر از آن مسئله امکان حمله تروریستی بود. مقامات ایرانی همانطور که بطور خصوصی تقاضای قتل شاه را داشتند بطور علنی نیز وعده قتل او را می‌دادند. اکنون که عمل جراحی او اعلام شده بود، بیمارستان پایتتیا می‌بایست تحت مراقبت شدید قرار گیرد؛ سربازان مسلح در پشت‌بامها و زیرزمینها و در برابر کلیه درها و راهروها به نگهبانی گمارده شدند. زندگی عادی بیمارستان بکلی مختل شد.

هنوز پاناماییها حاضر به سازش بودند و شورای عالی بهداشت پاناما در روز پنجشنبه ۱۳ مارس به دکتر دوبیکی اجازه داد «در قضیه آقای محمدرضا پهلوی فقط بعنوان ناظر و مشاور جراحی شرکت کند.»^{۲۶} فردای آن روز شاه و همسرش از کونتادورا به پاناماسیتی پرواز کردند و اتاقی را در طبقه سوم پایتتیا گرفتند. سرهنگ

(۲۵) همانجا.

(۲۶) مجله رویستا مدیکا ۱۳، (ژانویه ۱۹۸۱)، ص ۲۳۱.

جهان‌بینی و افراد گارد ملی پاناما قبلاً این اتاق را به دقت بازرسی و تا سرحد امکان از امنیت آن اطمینان یافته بودند. روی پنجره‌ها صفحات آهن نصب کرده بودند و لذا اتاق عملاً تاریک بود. سربازان که در فواصل معین نگهبانی می‌دادند، تمام آن‌بخش‌ها را از بقیه قسمت‌های بیمارستان مجزا ساخته بودند. سربازان در زیر و بالای اتاق شاه کشیک می‌دادند. اتاق نسبتاً راحت بود. آن روز بعد از ظهر نیویورکیها - آرماتو، کین، هیبارد ویلیامز - با یک هواپیمای اختصاصی به جنوب پرواز کردند. در فرودگاه‌هایی در هوستون توقف کردند تا جین هستر و دکتر دوبیکی و تیم پزشکی او را سوار کنند. هواپیما با این همه شخصیت‌های مهم از زمین برخاست. طوفان حقیقی داشت نزدیک می‌شد و آن نیز عمدتاً و شاید تا حدی غیرمنصفانه بر سر شخص مایکل دوبیکی بود.

فصل بیست و دوم

مسئله غامض جراحان

باور عمومی بر این است که جراحان خودشان را خدا می‌پندارند. این يك تصوير قالبی است که سرگذشت مایکل دوبیکی چیزی از آن نمی‌گاهد. او خدایی است با دستهای معجزه‌آسا.

دکتر دوبیکی در جراحی قلب همانند محمدعلی است در مشت‌زنی، فرانک‌سیناترا در آوازخوانی و لیندن جانسون در سیاستهای حزب دموکرات: ناهفای با خودخواهی زیاد و گاهی ناراحت‌کننده.

دیوارهای دفتر کارش در بیمارستانی که در هوستون اداره می‌کند پوشیده از چرم مخمل‌نمای سبز و آراسته با یادگاریمها و تقدیرنامه‌ها و جایزه‌ها و تصاویر دوبیکی با شخصیت‌های مهم و نیمه‌مهمی است که او در موارد گوناگون معالجه کرده و جانیشان را نجات داده است.

پادشاه سابق بلژیک، گئی لومباردو، دوک ویندزور، جو لوئیس و تعداد زیادی از مشاهیر از آن جمله‌اند. هواردهیوز به امید نجات در بیمارستان دوبیکی در عرض راه درگذشت.

بر یکی از دیوارهای دفتر کار دوبیکی يك نقشه بزرگ دیواری

درباره تاریخچه علم پزشکی نصب شده است. تاریخچه مزبور با اسکولاپیو آغاز می‌شود و به دوبیکی پایان می‌یابد. در کنار در ورودی ساختمان يك مجسمه برنزی از او قرار گرفته که لئوپولد پادشاه سابق بلژیک و پرنسس لیلیان در ۱۹۷۸ «با سپاس به کسی که به این همه انسان خدمت کرده است» به او اهدا کرده‌اند. مجسمه مزبور جراح بزرگ را با روپوش و سر بند جراحی نشان می‌دهد که دست به سینه ایستاده و با خونسردی به پایین خیره شده است، چنانکه گویی دارد به بیماری روی تخت عمل می‌نگرد. دستهایش بزرگ با انگشتان بلند و نرم است. شرحی که زیر آن نوشته است او را «جراح، استاد، ابرمرد جهان پزشکی» توصیف می‌کند.

دوبیکی از سال ۱۹۴۸ در مرکز پزشکی تکزاس در هوستون کار می‌کرده است. او و مرکز پزشکی همگام با یکدیگر رشد کرده و شهرت یافته‌اند. هنگامی که او تصدی بخش جراحی را در دانشکده پزشکی بایلور که بخشی از این مرکز است برعهده گرفت، بلندپروازیهایی داشت. می‌خواست جراحی بزرگ بشود، می‌خواست يك مدرسه پزشکی و بیمارستان افسانه‌ای تأسیس کند. به قول یکی از نویسندگان، آرزو داشت «يك رهبر ملی یا شاید تنها رهبر ملی در تعیین سیاست بهداشتی و عالی‌ترین مقام در کلیه امور پزشکی کشور شود.» در طول سی سال بعدی او به همه آرزوهایش و حتی فراتر از آنها دست یافت.

در اواخر دهه ۷۰ مرکز پزشکی مزبور در ایالت تکزاس یکی از بزرگترین و پیشرفته‌ترین مؤسسات پزشکی سراسر امریکا شده بود. بیش از چهار هزار تختخواب، ماشین‌آلاتی به ارزش بیش از ۶۰۰ میلیون دلار و يك بودجه عملیاتی بالغ بر ۵۵۲ میلیون دلار داشت. بیش از ده دوازده مؤسسه گوناگون را در محوطه خودش جا داده بود و از سراسر جهان بیمار می‌پذیرفت. هوستون پایتخت تکزاس در نفت و مرکز پزشکی‌اش خلاصه می‌شد.

بخشی از شهرت جهانگیر این مرکز از این واقعیت ناشی می‌شد که فعالیت خود را به جالب‌ترین و گران‌ترین انواع عملیات جراحی برای نجات انسانها متمرکز ساخته بود. این کار طبعاً باعث ایجاد احترام و شهرتی عظیم برای پزشکان طراز اول مرکز شده بود. در واقع بتدریج

که مرکز رشد می‌یافت، باعث شهرت برجسته‌ترین و موفق‌ترین پزشکان شاغل در آن می‌شد. آنان هنرپیشگان و ستارگان برجسته صحنه نمایشی بودند که مرکز برایشان فراهم کرده بود - ولی هیچ‌کدام ستاره‌ای به بزرگی مایکل دوبیکی نبودند.

شهرت دوبیکی بیشتر به این علت بود که بیش از دیگران عمل جراحی می‌کرد، بخصوص جراحیهای تماشایی و خارق‌العاده. بیشتر این عملها را نیز در میان هاله‌ای از تبلیغات شدید انجام می‌داد. مثلاً وقتی برای نخستین بار خواست يك بطن چپ مصنوعی در بدن يك بیمار کار بگذارد، عکاس مجله لایف در اتاق عمل حضور داشت و هنگامی که دوبیکی اتاق عمل را ترك کرد، مصاحبه‌ای با شبکه تلویزیونی سراسر امریکا انجام داد.

هر جراح مشهوری باید برای ویژگیهای خاص خود شناخته شود و دوبیکی ویژگی خود را در جراحی عروق و مرمت مجاری خون قرار داد. او می‌توانست شاهرگهایی را که در نتیجه چربیهای ناشی از کولسترول زیاد، سیگارکشیدن زیاد، فشارخون زیاد، یا عوامل ژنتیک مسدود شده بود، بگشاید. آنگاه می‌توانست انسداد را بزدايد و شاهرگها را به هم بدوزد یا با پیوندزدن مجرای دیگری به رگت اصلی انشعاب ایجاد کند. درعین حال تکنیک مؤثری برای معالجه بیماری انوریسم ایجاد کرد (این در موقعی است که دیواره رگت ضعیف و متسع می‌شود و در خطر ترکیدن قرار دارد). در هر دو نوع عمل، دوبیکی برای وصله کردن رگها از «داکرون» استفاده می‌کرد. در واقع استفاده ماهرانه از داکرون را او ابتدا باب کرد.

دوبیکی يك پیشگام برجسته بود. او در اواسط دهه ۶۰ یکی از مهمترین «دولتمردان جهان پزشکی» شده بود که نه تنها عملیات جراحی تماشایی انجام می‌داد، بلکه پول هنگفتی نیز به جیب می‌ریخت و در سیاستهای پزشکی صاحب‌نظر بود. عکس او را روی مجله قایم چاپ کرده بودند، مرتب در برابر کمیته‌های مختلف کنگره شهادت می‌داد و دوستش لیندون جانسون او را رئیس کمیسیون بیماریهای قلب و سرطان وابسته به دفتر ریاست جمهوری کرده بود. او يك سخنران درجه يك عمومی شده بود و قادر بود پیچیده‌ترین و محرمانه‌ترین

جزئیات کارهای جراحی را با زیبایی ساده و شیرین و گویش آهسته لوتیزیانایی برای عامه مردم توضیح دهد.

دوبیکی در نظر عامه، در نظر سیاستمداران، در نظر بیماران و در نظر مشاهیر، و حتی در نظر اغلب روزنامه‌ها يك موجود کامل بود. مردی با لطف و ظرافت بی‌پایان که تمام وجودش را وقف کار سخت و طاقت‌فرسای خود کرده بود؛ يك جنتلمن نابغه، يك قدیس زنده.

بدیهی است بعضی از کسانی که برای او یا با او کار می‌کردند نظرشان با آنچه گفته شد قدری متفاوت بود. ولی در این خصوص اتفاق نظر وجود نداشت. یکی از همکارانش در مرکز پزشکی گفت: «او مردی است مقتدر و من مایل نیستم علناً از او انتقاد کنم.» تصویر دیگری که بعضی از همکارانش ارائه می‌دادند موجودی بی‌آرام و متکبر بود که دائماً گرایش به انجام کارهای چشمگیر و سپاسگزاری عمومی داشت؛ مردی مستبد که همیشه نسبت به نیازهای همکارانش حساس نبود.

دوبیکی با شدت هرچه تمامتر کار می‌کرد و کم می‌خوابید. می‌گفتند او فقط به دو ساعت خواب در شب احتیاج دارد یا اینکه در طول روز چرت کوتاهی می‌زند و شب اصلاً نمی‌خوابد. انتظار داشت دیگران نیز همین زندگی طاقت‌فرسا را داشته باشند، هرچند که افتخار آن نصیب خود او می‌شد. دانشجویان پزشکی دانشکده بایلور می‌گفتند یکی از دستیاران دوبیکی از وی اجازه‌خواست که در هنگام زایمان همسرش حضور داشته باشد. دوبیکی گفت: «بسیار خوب، دو ساعت مرخصی کافی است، مگر نه؟» او يك افسانه زنده بود.

در مارس ۱۹۸۰ دوبیکی هفتاد و يك ساله بود و يك همسر جوان و يك كودك نوزاد متعلق به خودش داشت. او مردی خوش‌قیافه بود که عینک شاخی کلفت به چشم می‌زد و هنگام راه‌رفتن کمی قوز می‌کرد. قدری به يك لاک‌پشت سرزنده شباهت داشت با لبخندی دلنشین و رفتاری خودمانی. انرژی او فوق‌العاده بود و موهایش که زمانی به خاکستری می‌زد، اکنون یکدست سیاه بود. مقاله‌ای در **مجله ماهانه تکراس** به قلم نیک‌لمان شرح می‌داد که چگونه یکبار دوبیکی با چکمه‌های سفید کابویی پاشنه‌بلند، درحالی‌که گشاد گشاد راه می‌رفت وارد اتاق

عمل شده بود. تمام پزشکان مرکز پزشکی مکلف بودند روپوشهای
مبیز ضد عفونی شده مقرر در بیمارستان را بپوشند. ولی دوبیگی روپوش
سرمه‌ای مخصوص خودش را می‌پوشید که حروف نخست نامش روی
جیب پیش‌سینه‌اش دوخته شده بود. ۱.

در طول پرواز به سوی جنوب، پزشکان دور میزی نشستند و به بحث
پیرامون وضع مزاجی شاه پرداختند. اکنون که مدت‌ها از آن زمان
گذشته به نظر هستر چنین می‌رسد که یک چیز که واقعاً مورد بحث قرار
نگرفت این بود که آیا دوبیگی رسماً مسئولیت عمل جراحی را به عهده
دارد یا اینکه مشاور فنی پاناماییها است. ظاهراً خود دوبیگی شکی
نداشت که او مسئول عمل خواهد بود و معتقد بود پزشکان پانامایی
این مطلب را درک کرده‌اند.

دوبیگی می‌گوید: «قبلاً به آنها گفته بودم که اگر قرار است من عمل
کنم، تیم جراحی خودم را همراه خواهم آورد و بنابراین لازم است
مطمئن باشم که با این موضوع موافق‌اند. آنها نه تنها موافق بودند،
بلکه پیامی از یکی از دکترها دریافت داشتم که مایلند مهمانی کوچکی
به افتتاحارم بدهند.» چنین دعوتی در واقع بعمل آمده بود ولی بعداً
پزشکان پانامایی انکار کردند که هیچ توافقی در مورد اینکه دوبیگی
تصدی عمل جراحی را برعهده داشته باشد وجود نداشته تا چه رسد به
اینکه تیم خودش را همراه بیاورد. ۲.

بن کین بعدها اعتراف کرد که حتی خود او از کثرت نظرات تیم
دوبیگی شگفت‌زده شده بوده و گمان کرده که خود او موجب این سوء-
تفاهم بوده است. می‌گوید: «ضمن بحث با پاناماییها من نگفتم «دوبیگی
و تیم جراحی او»، فقط گفتم «دوبیگی». شاید به همین جهت بود که
آنها از مشاهده این عده شگفت‌زده و ناراحت شدند.» و نیز کین
می‌گوید: «من تصور کردم دوبیگی از لحاظ نزاکت از دکتر گاسپار

(۱) به نقل از نشریه تکراس هانتلی، آوریل ۱۹۷۹.

(۲) مصاحبه نگارنده با مایکل دوبیگی، ۴ نوامبر ۱۹۸۵ و مکاتبات بعدی؛ و
نیز مصاحبه برندا استون با مایکل دوبیگی که در مجله اخبار پزشکی امریکا،
۲۵ آوریل ۱۹۸۰ درج شد.

گارسیا دو پاردس جراح ارشد بیمارستان پایتتیا دعوت خواهد کرد که خودش را ضد عفونی کند و هنگام عمل جراحی حضور داشته باشد. - یعنی دستهایش را با دقت بشوید و دستکش به دست کند. اما پاناما اییها نظری بکلی متفاوت داشتند. بیمارستان متعلق به آنان بود و معتقد بودند حق آنها است که از دو بیکی بخواهند خودش را ضد عفونی کند نه اینکه کار برعکس باشد.

هنگامی که هواپیما غروب روز جمعه وارد پاناما شد، پزشکان پانامایی در وضعی آشفته بسر می بردند. در زک کردن اخبار در ایالات متحد آنها را بشدت عصبانی کرده بود. آنها علنا اجازه داده بودند که دکتر دو بیکی به پاناما بیاید تا به عنوان «ناظر و مشاور جراحی» در عمل شاه حضور داشته باشد ولی اکنون او با هواپیمای اختصاصی همراه با یک دستیار، یک متصدی بیمه‌پوشی و یک پرستار اتاق عمل - صرف نظر از سایر دکترها - وارد کشورشان می شد.

معمولا کشورهای خارجی از دو بیکی اگر نه به عنوان رئیس کشور دست کم به عنوان یکی از ارشدترین «دولتمردان جهان پزشکی» استقبال می کنند. اما آن شب در پاناما هیچ کس به پیشواز او نیامده بود. ژنرال توریخوس به چارلی گارسیا تلفن زده و پیشنهاد کرده بود که به پیشواز دو بیکی برود. ولی گارسیا نپذیرفته بود. بعدها گارسیا نذت: «احساس کردم کف و منزعج شده ام. لذا به توریخوس گفتم: گور پدرشان. بروند در کانال پاناما غرق شوند.»

بعدها دکتر کین ورودشان را بطور ناشناس به فرودگاه پاناماسیتی «تنگ آور» و «ناراحت کننده» و «ویرانگر» نامید. می گوید: «من به دو بیکی اطمینان داده بودم که مثل همه جای دنیا مورد استقبال قرار خواهد گرفت.» به جای آن، بمحض اینکه جراح بزرگت قدم به زمین نهاد مورد اهانت قرار گرفت. گروه پزشکان امریکایی ناچار شدند خودشان راه هتل هالیدی این را بیابند. این موضوع نیز دست دکترهای مرد را ناراحت کرد. اما واقعه بدتر هنوز در انتظارشان بود.

* * *

بیمارستان پائیتیا در نزدیکی هتل هالیدی این در مدرن ترین بخش پاناماسیتی قرار دارد. دکتر فلاندرن از کونتادورا به هالیدی این نقل مکان کرده بود. پس از آنکه پزشکان امریکایی در هتل مستقر شدند، مردها - بدون دکتر هستر - از خیابان عبور کردند تا از شاه عیادت کنند. اما در نهایت خشم مشاهده کردند که اجازه ورود به آنها نمی دهند.

هیچ کس به آنان نگفته بود که تدابیر امنیتی در بیمارستان اکنون به حد اعلائی سختگیری رسیده است. بیمارستان پر از جوانان تی شرت پوشی بود که مسلسل دستی حمل می کردند. هر کس مجبور بود کارت شناسایی خود را به سینه اش بیاویزد (به تقاضای دکتر پیرنیا یک کارت شناسایی به نام «مدیکو دل ری» یعنی پزشک شاه به دکتر فلاندرن داده شد) قرار بود امریکاییها کارتهای خود را در هالیدی این تحویل بگیرند، اما این کار را نکرده بودند. وقتی نگهبانان پانامایی سرسختی نشان دادند، امریکاییها خشمگین شدند. دکتر کین تعریف می کند: «فقط با توسل به تهدیدهای متقابل توانستم به اوضاع سر و صورت بدهم.» نگهبانان می گفتند برای اجازه ورود باید به شخص تورینخوس تلفن کنند. کین می گوید شنیدم که ژنرال در حال مستی بسر می برد. شاید امریکاییها این حادثه را دلیل دیگری از توطئه پاناماییها علیه شاه تلقی کردند. پاناماییها نیز آن را نمونه دیگری از تکبر امریکاییها دانستند. گارسیا دوپاردس می گوید: «آنها برای عیادت بیمار ما در بیمارستان ما رفته بودند تا بدون مشورت با ما درباره او تصمیم بگیرند.»

ویلیامز و دو بیکی در انتظار اجازه ورود به بخشی که شاه در آن بستری بود، در سایر بخشهای بیمارستان به گ...
ادعا می کنند که آنها توانستند قدم به واحد جراحی...
و اتاق تزریقات وریدی بگذارند. می گوید این
امنیتی را نشان می دهد. چون یک نفر براحتی
می بایست به شاه تزریق شود چیزی داخل کند
در همین حال آدان ریوس سرطان شناس پانامایی

هستر می‌گشت که خود او برای شرکت در عمل جراحی دعوت کرده بود. جین هنوز در هتل بود و از بی‌نزاکتی همکارانش که به او نگفته بودند به عیادت شاه می‌روند دلخور بود. او معتقد بود این امر بی‌علاقگی آنان را به شرکت او در عمل نشان می‌دهد، زیرا پاناماییها او را انتخاب کرده بودند، و در این خصوص حق با او بود.

سرانجام پس از مذاکرات و معطلی زیاد به تیم دو بیکی و نیز به دکتر کین اجازه داده شد به اتاق شاه در طبقه فوقانی بروند. همگی بر بالین بیمار جمع شدند. ژرژ فلاندرن نیز حضور داشت. فرح و دکتر ریوس نیز بودند. بعدها فرح بخاطر آورد که از مشاهده قیافه ریوس یکه خورده بوده است. می‌گوید: «بیچاره ریوس! او تنها پزشک پانامایی در این گردهم‌آیی بود. قیافه‌اش درهم و وحشتناک بنظر می‌رسید. حس کردم دارد چیزی اتفاق می‌افتد. فکر می‌کنم اختلاف بین اصول اخلاقی و سیاسی بروز کرده بود. او نمی‌دانست چه بگوید. فقط نشسته بود و رنگش از عصبانیت سفید شده بود و کلمه‌ای سخن نمی‌گفت.»

دو بیکی شاه را معاینه کرد. پس از معاینه، هنگامی که دیگران در صدد ترك اتاق بودند شاه از فلاندرن خواست که بماند و گفت: «دکتر فلاندرن شما مثل سویس بین متخصصان بیطرف هستید. آیا می‌توان به این ترتیبات اعتماد کرد؟ فکر می‌کنید باید بگذارم در اینجا عمل شوم؟»

فلاندرن عقیده داشت انتخاب دو بیکی به‌عنوان جراح کار درستی نبوده است، اما اکنون او را بسیار جالب می‌یافت، «مردی ظریف و باریک‌بین، با هوش زیاد و فضایل پزشکی.»

ولی کشمکش میان پاناماییها و امریکاییها وحشتناک بود. به شاه پاسخ داد: «یقیناً نه، با توجه به آنچه روی داد، من هیچ اعتمادی ندارم.»

شاه با حالتی تسلیم‌آمیز گفت: «من هم با شما موافقم.»^۲

۴) مصاحبه‌های نگارنده با کین، مایکل دو بیکی، ژرژ فلاندرن، جین هستر، آدان ریوس، چارلی گارسیا، گاسپار گارسیا دوپاردس، لوسی پیرنیا، امبلر ماس، رابرت آرماتو، مارك مرس، فرح دیبا؛ و نیز مجله اخبار پزشکی آمریکا، ۲۵ آوریل ۱۹۸۰ و ۷ اوت ۱۹۸۱؛ نامه دو بیکی به نگارنده، ۲۱ مارس ۱۹۸۸ و نامه‌های فلاندرن به پروفیسور ژان برنار.

* * *

چند ساعت بعد، در همان غروب جمعه، کین و دو بیکی تصمیم گرفتند تاریخ عمل جراحی را از صبح یکشنبه به بعد از ظهر شنبه جلو بیندازند. این تصمیم دکتر هستر را نگران ساخت و گفت: «نمی‌دانم تا آن وقت خواهم توانست خون حاضر کنم.» چند داوطلب در بیمارستان گورگاس خون خود را اهدا کرده بودند ولی هنوز شستشو و آماده نشده بود. همچنین یک پمپ کسری ماشین «آی بی ام» هنوز نرسیده بود. قرار بود همان شب پمپ گرکو مهندس «آی بی ام» با این قطعه وارد شود. دکتر هستر گفت: «تا فردا صبح نمی‌توانم بگویم که آیا خواهم توانست خون را برای بعد از ظهر حاضر کنم یا نه.» همگی موافقت کردند که ساعت ۹ صبح روز شنبه مجدداً با هم ملاقات کنند. هستر شبی طولانی درپیش داشت. بعدها گفت: «یکی از شبهایی بود که پیشینه حرفه‌ای ام در شرف نابودی بود.» او و آدان ریوس برای پیشواز مهندس «آی بی ام» با اتومبیل به فرودگاه رفتند. در فرودگاه او را پیدا نکردند و وقتی در حدود ساعت یازده به هتل برگشتند او را در آنجا یافتند که اخبار بدی داشت. او برای نصب پمپ جدیدی که همراه آورده بود به بیمارستان گورگاس رفته بود ولی یک پیچ کوچک کسری داشت و نمی‌شد آن را نصب کرد.

هستر می‌گوید: «آشفته‌گی مرا نمی‌توانید باور کنید.» بلافاصله به شرکت «آی بی ام» در امریکا تلفن کرد و یکی از اعضای آن را از رختخواب بیرون کشید. آن شخص گفت یک پمپ جدید با پست خواهد فرستاد. هستر گفت: «به هیچ وجه، شما باید چند عدد پمپ را در بغل یک نفر بگذارید و با اولین هواپیما به اینجا بفرستید.»

در نیمه شب هستر و گرکو به گورگاس بازگشتند. هستر در طراحی اولیه این دستگاه با شرکت «آی بی ام» همکاری کرده بود و اکنون می‌کوشید ترتیبی بدهد که حتی بدون قطعه یدکی کار کند. آنها سرتاسر شب را به کار اشتغال داشتند. مسئله این بود که پمپ معیوب مانع از این می‌شد که خون بطور یکنواخت با ماده ضد انعقاد خون - پادبند - مخلوط شود.

صبح روز شنبه، جین هستر خسته و درمانده بود. ضمن صرف

صبحانه به دکتر کین اظهار داشت که دستگاه هنوز تعمیر نشده است. می‌گوید: «او به من خیره شد و با خشم فراوان گفت: می‌دانستم این کار از شما ساخته نیست.»

هستر دلخور شد. وانگهی مگر به او نگفته بودند که خون باید برای صبح یکشنبه حاضر باشد نه عصر شنبه؟ لذا پاسخ داد: «به شما که گفتم این کار را برای صبح یکشنبه خواهم کرد و حالا هم می‌گویم که صبح یکشنبه همه چیز آماده خواهد شد.» می‌گوید قصد داشت آن روز صبح یکبار دیگر دستگاه را آزمایش کند و افزود: «تا ظهر به شما خبر خواهم داد که آیا پلاکتها برای عمل جراحی بعد از ظهر حاضر خواهند بود یا نه.»

پیتر گرکو مهندس «آی بی ام» به فرزندگاه رفت تا سوار هواپیمایی به مقصد میامی شود و پمپ جدیدی همراه بیاورد. هستر نزد دستگاهها در بیمارستان گورکاس برگشت.

کین و دوبیکی و هیبارد ویلیامز پس از صرف صبحانه به عزم پایتیا از وسط خیابان عبور کردند تا در نشستی در کتابخانه بیمارستان با همتایان پانامایی خود شرکت کنند. موقعیتی ناخوشایند بود.

کین هنوز مایل بود همانطور که در توافق لکلند وعده داده شده بود، شاه در گورکاس عمل شود. ولی سرهنگ میمز آلتمن رییس امریکایی گورکاس بر میل بود. او پاناما را می‌شناخت و احساسات ناسیونالیستی مردم آن را درک می‌کرد. می‌ترسید مسائل امنیتی عظیمی پیش بیاید و حتی همان دانشجویانی که به ورود شاه اعتراض کرده بودند، اکنون در دست گرفتن کار را از سوی پزشکان یانکی امپریالیست توهین دیگری تلقی کنند و دست به شورش بزنند. این یاز دولت طرفدار آنان خواهد بود نه برضدشان.

پزشکان پانامایی در آن صبح روز شنبه بر این باور بودند که کین مجدداً با مقامات امریکایی در گورکاس تماس گرفته و می‌کوشید شاه

را به آنجا منتقل سازد. به هر حسابی پزشکان پانامایی بشدت ناراحت بودند، زیرا دکتر دوپیکس با تیم کامل و تجهیزات و وسایل خود به پاناما آمده بود. گارسیا دوپاردس می‌گوید: «ما احساس می‌کردیم که آنها به بیمارستان ما آمده‌اند و می‌خواهند ما را در نظر مردم گروهی ابله جلوه بدهند.»

گارسیا دوپاردس ریاست جلسه را برعهده داشت. رفتار او معمولاً مؤدبانه و غیرقابل ایراد است. اما بعدها تعریف کرد که از سالها پیش دچار چنین خشمی نشده بود. در سالهای دهه ۵۰ که زیر دست دکتر کین در دانشگاه کورنل تحصیل می‌کرد، بی‌اندازه برای او احترام قائل بود. اکنون احساس می‌کرد دکتر کین نسبت به او و پاناما رفتاری زشت و ناپسند دارد. می‌گوید طی هفته برای پرهیز از روزنامه‌نگاران و اطمینان از تدابیر امنیتی و آرام‌ساختن سایر دکترهای پائتیا که از دخالت امریکاییان بشدت عصبانی بودند، چندکیلو وزن کم کرده است. و نیز بدگمانیهای گوناگون و متقابل وجود داشت. توریخوس به پزشکانش تاکید کرده بود که به هیچ قیمتی شاه نباید در پاناما بمیرد. با وجود این اشخاص زیادی خواهان مرگ او بودند. گفته می‌شد ایرانیان از طریق اشخاص واسطه مبالغ هنگفتی رشوه به هر دکتری که کار شاه را تمام کند پیشنهاد کرده‌اند. گفته می‌شد جوخه‌های ضربتی به دنبال او هستند. حتی شایعاتی در پاناما رواج داشت که سازمان سیا بمنظور خاتمه دادن به بحران گروگانگیری در صدد قتل او می‌باشد. با این همه هنوز دیوید راکفلر و هنری کیسینجر می‌خواستند او را به امریکا برگردانند. چارلی گارسیا معتقد بود که این همه بحث و گفتگو درباره توافق لکلند استتاری برای تضمین پیروزی جمهوریخواهان در انتخابات ۱۹۸۰ بیش نیست. بعدها چارلی گارسیا گفت: «هیچ کس برای گروگانها ذره‌ای ارزش قائل نبود.»

از جانب شاه نیز سوءظن وجود داشت. بعضی از اطرافیان او از بروز «سانحه‌ای» در روی تخت عمل واقعا می‌ترسیدند. شق دیگر این بود که وقتی در حال بیهوشی بسر می‌برد، او را به فرودگاه ببرند و در صندوقی بگذارند و به تهران بفرستند.

هنگامی که گارسیا دوپاردس جلسه را در کتابخانه افتتاح کرد،

کوشید خودش را آرام‌تر نشان بدهد، لذا در آن سوی اتاق دور از امریکاییها نشست. بعدها بغاطر آورد: «بی‌اندازه عصبانی بودم. فوق‌العاده خشمگین بودم.» او بیانات خود را با این کلمات به کین آغاز کرد که وی اجازه طبابت در پاناما ندارد و به هیچ‌عنوانی نمی‌تواند در عمل جراحی شرکت داشته باشد و افزود کلیه پزشکان پانامایی حاضر در جلسه از درج اخباری در روزنامه‌ها که حاکی از عدم صلاحیت آنان می‌باشد و باعث شده که دچار کابوس امنیتی شوند بشدت خشمگین‌اند. به همین دلیل از دکتر دوبیکی نیز فقط به عنوان «ناظر و مشاور جراحی» دعوت شده است.

آنگاه گارسیا دوپاردس رو بسوی دوبیکی کرد - که او را بیگناه‌تر از کین می‌دانست - و گفت: «ما از شما دعوت کردیم که به اینجا بیایید و با ما همکاری کنید و هنوز هم سر حرفمان ایستاده‌ایم. شما خوش آمدید.» اما سپس جمله‌ای بر زبان آورد که امریکاییها را خشمگین ساخت. او به یکی از مشهورترین جراحان جهان گفت: «لا بد اطلاع دارید که نظام پزشکی (جراحان) امریکا از پزشکان دوره‌گرد خوشش نمی‌آید.»

جراحان دوره‌گرد اشخاصی تازه به‌دوران رسیده‌اند. آنان مانند قصابها رفتار می‌کنند. از شهرهای بزرگت به شهرهای کوچک و روستاها سرازیر می‌شوند و هرکسی را که پزشکان محلی در صف قرار داده‌اند، عمل می‌کنند و سپس دست‌مزدشان را به جیب می‌ریزند و به شهر بعدی می‌روند. آنها کاری به مراقبت‌های پیش‌از عمل و بعد از عمل ندارند. هر اشتباهی مرتکب شوند روی دست پزشکان محلی می‌ماند. دکتر دوبیکی خودش را از جمله چنین اشخاصی نمی‌دانست. این يك توهین بزرگت بود ولی دوبیکی با آرامش و ادب پاسخ داد: «خوب، شما می‌دانید که من برای کمک به اینجا آمده‌ام.»

هنگامی که چارلی گارسیا جراح عمومی وارد جلسه شد، ناگهان محیط تغییر یافت. او یقین حاصل کرده بود که کین - که از او نفرت داشت - هنوز می‌کوشد شاه را به گورگاس منتقل کند. خونها به جوش آمد. کین و آرماتو اظهار نمودند که دولت ایالات متحد تعهداتی کرده و هیچ‌یک از این تعهدات نباید و نمی‌تواند تغییر یابد. این سخنان

بر خشم پاناماییها افزود. گارسیا دوپاردس خطاب به امریکاییها گفت: «یادتان باشد که شما در افغانستان نیستید.» تشبیه عجیبی بود ولی منظورش این بود که پاناما يك کشور اشغال شده نیست که مهاجمان بتوانند هر کاری دلشان خواست بکنند. جلسه برهم خورد.

ساعتی بعد، در همان صبح شنبه، پاناماییها تقاضا کردند با دکتر دوبیکی تنها ملاقات کنند. سعی کردند از در آشتی درآیند و گفتند هیچ دعوائی با شخص او ندارند، بلکه برعکس برای او احترام زیادی قائل اند و خوشحال خواهند شد اگر عضویت تیم جراحی را بپذیرد. دعوا فقط با دکتر کین بوده است.

طبق روایت پاناماییها، دوبیکی پاسخ داد که او از ابتدا نفهمیده که نقش او چه خواهد بود. او اطلاع نداشته که پاناماییها خودش را يك تیم پزشکی جمع کرده اند. اظهار داشت که معمولا عادت دارد خودش تصدی کامل عملیات را عهده دار شود. اگر چنین چیزی ممکن نیست، او فوراً خودش را کنار می کشد. به عقیده پاناماییها دکتر کین او را همراه کرده بود. بعدها دوبیکی گفت اگر کین این موضوع را روشن نکرده بود که او مسئولیت کامل عمل شاه را برعهده خواهد داشت هرگز پایش را به پاناما نمی گذاشت. می گوید: «دکتر کین به من گفت که پزشکان پانامایی که مراقبت شاه را برعهده دارند به او گفته اند که از من و تیم جراحی من در کشورشان استقبال خواهند کرد.» بدیهی است که دوبیکی هیچ اطلاعی از اینکه ورودش با يك تیم جراحی بزرگ پاناماییها را ناراحت خواهد ساخت، نداشت.^۶

در همین حال چین هستر هنوز برفراز تپه آنکون هیل در گورگاس برای تعمیر دستگاه معیوب «آی بی ام» تلاش می کرد تا برای شاه پلاکت تولید کند. در نیمروز شنبه او موفق شد. البته بهترین پلاکت هایی نبود که تا بحال جدا کرده بود ولی به اندازه کافی خوب بودند. او از گورگاس به کین تلفن زد و گفت عمل جراحی می تواند بعد از ظهر آن روز انجام بگیرد. در برابر بهت و حیرت او کین پاسخ داد که مسائل

۶) مصاحبه نگارنده با امبلر ماس، ۱۹ نوامبر ۱۹۸۶، و با دکتر دوپاردس، ۲۴ نوامبر ۱۹۸۶.

جدیدی پیش آمده و احتمالاً جراحی امروز انجام نخواهد گرفت. هستر کمان کرد که منظور این است که عمل طبق برنامه قبلی روز یکشنبه انجام خواهد شد. لذا به کارش ادامه داد. از نمی دانست که همکارانش به جایی رسیده اند که تصمیم دارند عمل اصولاً در پاناما انجام نگیرد.

وقتی خبر بحران به امبلر ماس رسید، سفیر امریکا در جلسه افتتاحیه یک بازار مکاره امریکایی شرکت کرده بود. در وسط سخنرانی درباره دوستی خلل ناپذیر پاناما و ایالات متحد، یکی از دستیارانش نطق او را قطع کرد و گفت فوراً به سفارت تلفن کند. ماس جواب داد: «بگذار نطقم را تمام کنم و جام شامپانی را بنوشم.» وقتی به سفارت تلفن کرد، به او گفتند: «هرچه زودتر بیایید، یک دردسر واقعی در قضیه شاه بروز کرده است.»

وقتی ماس شنید چه اتفاقی رزی داده است، فوراً به این نتیجه رسید که مثل همیشه پزشکان بزرگت مانند ستارگان سینما و خوانندگان او پرا قهر کرده اند. با خودش گفت: «خداوند، رقاصه های باله از نظر خودخواهی در قیاس با این پزشکان عالیقدر هیچ اند. این همه خودخواهی باورکردنی نیست!»

تمام بعدازظهر شنبه را امبلر ماس مشغول رفت و آمد بین آپارتمان دو بیکی در هتل هائیدی این و خانه گاسپار گارسیا دو پاردس در همان نزدیکی بود. او رییس بیمارستان را خسته و درمانده یافت. همسرش اصرار کرده بود یک قرص والیوم بخورد - کاری که هرگز نکرده بود - و سپس خوابیده بود.

با این حال ماس او را بیدار کرد و با مارسل سالامین مشاور توریخوس در ایوان نشستند و درصدد یافتن راه حلی برآمدند. گارسیا دو پاردس گفت هنوز می توان دو بیکی را در عمل جراحی شرکت داد. ولی تیم جراحی او نباید یک دست امریکایی باشد. باید پاناماییها هم در آن شرکت داشته باشند تا تلاش مشترک پزشکان دو کشور قلمداد شود.

آنگاه سفیر به ملاقات دو بیکی شتافت که به نظرش شاید بیگانه ترین فرد در این مناقشه بود. ماس معتقد شده بود که کین با اظهار این

مطلب که دوبیکی کاملاً مسئول خواهد بود، او را گمراه ساخته است. می‌گوید: «حقیقت این بود که کین می‌خواست چنین واقعه‌ای روی دهد. ماس فشرده‌ای از تاریخ مناسبات ایالات متحد و پاناما، تنشها و جدال بر سر قراردادهای کانال، ترسها و دشمنیهای پنهانی را برای دولتمرد جهان پزشکی شرح داد. بنظر می‌رسید که دوبیکی تمام این مسائل را بخوبی درک کرده است.

آن روز غروب، ماس، گارسیا دوپاردس و دوبیکی را باهم روبرو کرد. جراح پانامایی از اینکه پزشک امریکایی را جراح دوره‌گرد نامیده بود پوزش طلبید و گفت آن روز صبح خیلی ناراحت بوده است. به‌گفته ماس سفیر امریکا، دوبیکی نیز به نوبه خود سخنانی به این مضمون ایراد کرد: «شما اشخاص بسیار برجسته‌ای هستید و من قصد ندارم بیایم و کارتان را از دستتان بگیرم. من فقط نظر مشورتی می‌دهم.» او یک نسخه از کتابش تحت عنوان «قلب زنده» را برای گارسیا دوپاردس امضا کرد.

پاردس اظهار داشت خودش را در برابر یک استاد بزرگ می‌یابد و افزود: «اگر شما در این عمل شرکت می‌کردید، هیچ‌یک از ما جرات نمی‌کرد روی حرفتان حرفی بزنند.» بعدها دوبیکی گفت: «پاناماییها تاکید کردند که دشمنی آنان با شخص من نبود، و از وضعی که پیش آمده بود معذرت خواستند.»

امبلر ماس می‌گوید: «سراسر این ملاقات عشق و بوسه بود. گویی به یکدیگر گل پرتاب می‌کردند.» طبق اظهار گارسیا دوپاردس دوبیکی موافقت کرد که بر پایه مساوی به تیم جراحی پاناما بپیوندد. آنگاه پیشنهاد کرد که با توجه به کلیه مسائل و نظر به اینکه شاه در حال حاضر از عفونت دستگاه تنفس رنج می‌برد، بهتر است عمل جراحی دو هفته به تعویق افتد. گارسیا دوپاردس تصدیق کرد. آندو موافقت کردند که تمام پزشکان درگیر، صبح یکشنبه با هم ملاقات کنند. ۷

چین هستر هیچ اطلاعی از این ماجراها نداشت. او هنوز در گورگاس برای تولید اجزاء ترکیب‌کننده خون کار می‌کرد. آن شب پیتر گرکو

(۷) همانجا، و نیز مجله اخبار پزشکی امریکا، ۷ اوت ۱۹۸۱ و
Salinger, *America Held Hostage*.

مهندس «آی بی ام» خسته و درمانده اما با پمپهای درست از میامی بازگشت. برای نخستین بار دستگاه بخوبی کار کرد. هستر مقداری خون از گرکو گرفت و درصدد بود مقداری هم از خودش خون بگیرد. اما در حوالی نیمه شب سرانجام اطلاع یافت که عمل جراحی روز یکشنبه لغو شده است. او در نهایت خشم به هالیدی این بازگشت.

فردای آن روز، یعنی یکشنبه، دکتر کین هنگام صرف صبحانه از او پرسید آیا می توان دستگاهها را به کشور دیگری انتقال داد؟ هستر پاسخ داد آری ولی باید آنها را دوباره بسته بندی کرد و در صندوق گذاشت و این کار چند روز وقت می گیرد. نپرسید منظور کین کدام کشور و برای چه کاری است. گرکو اشاره کرد که باید در مورد ولتاژ و جریان برق محل مطمئن باشد.

پس از صرف صبحانه، پزشکان امریکایی و پانامایی در یک نشست دوستانه شرکت کردند و به اتفاق آراء موافقت نمودند که عمل جراحی در ۳۰ مارس که مصادف با یکشنبه پایان ایام روزه داری مسیحیان است انجام گیرد. این انتخاب را پاناماییها کردند چون در این روز آموزشگاهها تعطیل است و بسیاری از دانشجویان از شهر خارج می شوند. دوبیکی و گارسیا دوپاردس درباره انتشار يك اطلاعیه مطبوعاتی توافق کردند که به مردم اطلاع دهد که پزشکان شاه باتفاق آراء موافقت کرده اند که عمل جراحی به تعویق افتد. از حضار تقاضا شد در این خصوص چیز دیگری به روزنامه نگاران نگویند. قبل از آنکه دوبیکی پاناما را ترك گوید، یکبار دیگر با صمیمیت زیاد با گارسیا دوپاردس دیدار کرد. گارسیا دوپاردس گفت: «وعده دیدار تا دو هفته دیگر.»

اما این تعویق يك نیرنگ امریکایی بود. دوبیکی نیز مانند فلاندرن احساس کرد که با توجه به آنچه روی داده بود شاه بیش از این نمی تواند در پاناما مراقبت مطلوب را دریافت کند. هیچ يك از پزشکان امریکایی مایل نبود شاه را رها کند، همه آنان می خواستند او را از پاناما خارج سازند. صرف نظر از بحران پزشکی چند روز اخیر، در مورد توریخوس و شبح استرداد بدگمانی وجود داشت. بواسطه

ترسی که از بازداشت و استرداد شاه داشتند، احساس کردند باید هر نقشه‌ای در مورد انتقال او را محرمانه نگاه دارند.

شاه در طول تعطیلات آخر هفته‌ای که این طوفان پزشکی در اطرافش برپا شده بود، در بیمارستان بستری بود. برای شاه خوشایند نبود که پزشکان به او بگویند که سرطانش دارد رو به وخامت می‌رود و بی‌درنگ باید يك عمل جراحی بزرگ روی او انجام بگیرد! علی‌رغم ترس اطرافیانش از اینکه مبادا در حین بیهوشی به قتل برسد یا ربه شود مجبور است با عمل جراحی موافقت کند! درحالی‌که دکترها بر سر هم فریاد می‌کشند دو روز در بیمارستان بسر ببرد! و آخر سر به او بگویند عجالتاً عمل منتفی شده است.

روز یکشنبه مایکل دو بیکی به اتاق شاه رفت و به او گفت یا باید خودش را کنار بکشد یا اینکه عمل را در محلی غیر از پاناما انجام دهد. «به او گفتم تصمیم گرفته‌ام اگر ناچار شوم عمل را در پاناما انجام دهم، باید مسئولیت کامل همه چیز به من واگذار شود، ولی ترجیح می‌دهم در پاناما و این بیمارستان بخصوص نباشد.»

کین و آرماتو به شاه گفتند که مایل‌اند او پاناما را ترك گوید و پیشنهاد کردند فعلاً به خانه گابریل لوئیس در کونتادورا بازگردد. جین هستر نیز آن روز صبح به دیدن شاه رفت. او کیسه‌ای از پلاکتهای زرد را که قصد داشت مورد استفاده قرار دهد برای نشان دادن به شاه همراه آورده بود. شاه خیلی نگران می‌نمود و گفت: «دکتر هستر، تصور نمی‌کنید با این شمار گویچه‌های سفید، خطرناک باشد که دو هفته منتظر بمانیم؟»

هستر واقعاً نمی‌دانست چه پاسخی بدهد. به عنوان پزشك ممکن بود واقعاً این کار خطرناک باشد. ممکن بود شاه دچار يك حمله دیگر ذات‌الریه بشود. اما ضمناً از اینکه روز پیش، یعنی شنبه نیز مورد عمل قرار بگیرد، نگران بود. چون شاه از عفونت رنج می‌برد و خود او نیز از اجزاء ترکیب‌کننده خون مطمئن نبود. آیا اکنون می‌توانست بگوید: اعلیحضرتا، من کنترلی بر آنچه بر شما روی می‌دهد ندارم. مرا تنها به این منظور به اینجا آورده‌اند که وقتی عمل جراحی را انجام می‌دهند، به آنها کمک کنم، منظورم این است که من بخشی از تیم تصمیم‌گیرنده

نیستم. «می‌پرسید آیا می‌توانستم اینها را بگویم؟ نه، نمی‌توانستم. لذا به جای همه اینها پاسخ دادم: ما باز خواهیم گشت و همه چیز رو براه خواهد شد.» شاه لبخندی زد.^۸

شاه در آخرین نسخه خاطراتش همه اینها را «يك نمايش پراحساسات و کم‌ارزش، نامیده است. او نمی‌توانست درك کند که چگونه پاناماییها اجازه داده‌اند «غرور ملی قلبی آنها سلامت مزاج يك بیمار را پایمال کند.» می‌نویسد: «من طرز رفتار آنان را احمقانه یافتم. زندگی من در خطر بود و در نظر نداشتم آنرا به خاطر تزلزلهای شخصی پاناماییها از دست بدهم.»^۹

جین هستر هنوز اطلاعی از نقشه انتقال شاه به خارج از پاناما برای عمل جراحی نداشت. کین می‌گوید: «البته ما او را در جریان نگذاشتیم چون اگر هستر اطلاع می‌یافت، آنرا به ریوس می‌گفت و او به گارسیا می‌گفت و گارسیا به توریخوس می‌گفت.» هستر همراه دو بیکی به هوستون بازگشت با این انتظار که دو هفته دیگر به پاناما مراجعت خواهد کرد. وقتی بعداً مطلع شد که دو بیکی و کین چنین قصدی ندارند، وحشت‌زده شد و نقطه‌نظری را بیان کرد که با عقیده سایر پزشکان امریکایی تفاوت زیاد داشت. او برای پزشکان پانامایی احترام زیاد قائل بود و تجویزات پایتیبیا را بیش از حد مناسب می‌دانست. اما عقیده داشت که مراقبت شاه را نه يك نفر بلکه کمیسیونتی به عهده دارد، آنهم نه يك کمیسیون بلکه چندین کمیسیون موقت که دکترها می‌آیند و می‌روند و به خودخواهیهای خودشان و ملتشان بیشتر اهمیت می‌دهند تا به مراقبت شاه.

او بقدری از این وضع ناراحت‌شد که بعداً نامه‌ای برای توریخوس نوشت و از تمامی این نمایش بدفرجام پوزش طلبید. در نامه‌اش گفت: «باعث تأسف است که آشفتگی سیاسی که دکتر کین ایجاد کرد و رفتار غیرحرفه‌ای او موجب گردید که روال عادی درمان پزشکی و جراحی

(۸) مصاحبه‌های گوناگون نگارنده با اشخاص ذیربط: بن کین، مایکل دو بیکی، رابرت آرمانو، مارك مرس، جین هستر.

(۹) M. R. Pahlavi, *Answer to History*, p. 30.

يك بیمار مبتلا به سرطان و خیم برهم بنورده.»
 هستر می گوید در این خصوص با همیلتون جردن نیز گفتگو کرده
 است

تا دست کم يك نفر در دستگاه دولتی ما آگاه باشد که پزشکان
 دیگری هم درگیر این قضیه بودند که نظراتشان با دکتر کین
 و دو بیکی تفاوت داشت. این واقعیت که يك جراح قلب و عروق
 و يك استاد افتخاری بیماریمهای گرمسیری معالجه يك بیمار
 سرطانی را در دست گرفته بودند، در جامعه پزشکی کشور ما
 بی سابقه است. پرسشهایی درباره تخصص این دو پزشک در
 احاطه به سرطان شناسی مطرح شده است. ۱۰

بعدها دکتر هستر ضمن مصاحبه ای با نگارنده این کتاب توضیح
 داد که مقصودش این نبوده که مهارت بی چون و چرای دکتر دو بیکی را
 زیر سؤال ببرد. او به «احاطه سرطان شناسی» اشاره کرده بوده است.
 او معتقد بود اگر دکتر کین یا دکتر دو بیکی خودشان مبتلا به سرطان
 شوند، اصرار خواهند ورزید که يك سرطان شناس مسئولیت را برعهده
 بگیرد.

وقتی از دکتر کین درباره انتقادات دکتر هستر سؤال کردیم، پاسخ
 داد که چنین حمله ای را قابل جواب نمی داند. ولی دکتر دو بیکی
 توضیحات هستر را «بکلی نادرست، غیر واقعی، گمراه کننده، مفرضانه،
 بی ربط» نامید و گفت: «اگر او به خودش زحمت می داد و به پیشینه
 پزشکی من مراجعه می کرد، درمی یافت که من مقالات زیادی درباره
 معالجه بیماریمهای بدخیم منتشر کرده ام. اظهارات چرب و نرم او
 بیانگر بی اطلاعی عمیق از خصوصیات و انتشارات من در زمینه تخصصی ام
 می باشد.»

فصل بیست و سوم

دومین پرواز به مصر

در سراسر این نمایش، فرح بیشتر اوقات خود را صرف تلفن زدن به جهان سادات در مصر می‌کرد. ضمن یکی از این تلفن‌ها در وسط نمایش درحالی‌که پزشکان در جلو صحنه مشغول جروبحث بودند، او اظهار داشت: «جهان، وضع ما بسیار بد است.» شاه نیاز به عمل جراحی فوری داشت وگرنه می‌مرد. ولی این عمل در پاناما نمی‌توانست انجام بگیرد: «من در اینجا به هیچ‌کس نمی‌توانم اعتماد کنم.»
خانم سادات پرسید: «چرا فرح؟ چرا؟»

فرح پاسخ داد برایش دشوار است که در تلفن توضیح بدهد. خانم سادات دریافت که او می‌ترسد مکالمات ضبط شود. فرح ادامه داد: «ولی ما باید فوراً پاناما را ترک کنیم. گزارش‌های بدیمنی به ما می‌رسد.» بعدها خانم سادات گفت که فهمید ملکه اشاره به شایعاتی می‌کند مبنی بر اینکه تورینوس با تلاش‌های ایرانیان برای استرداد شاه همکاری می‌کند.

فرح گفت باید شوهرش را از بیمارستان پانامایی خارج سازد.

او به هیچ وجه نمی‌تواند به آنچه ممکن است روی بدهد اطمینان داشته باشد. پاناما به پزشکان امریکایی اجازه عمل جراحی نمی‌دهد. خانم سادات پرسید: آیا دولت امریکا نمی‌تواند کمکی بکند؟ فرح با تلخی جواب داد: «دولت امریکا؟ ما تا آخر عمرمان از کمک آنها سیر شده‌ایم.» خانم سادات بعدها نوشت که واکنش فوری او این بود که شاه باید برای عمل جراحی به مصر بیاید. «با خود اندیشیدم اگر ما به این مرد پناهگاهی بدهیم خداوند هیچ‌گاه ما را ترك نخواهد کرد. این يك مسئله سیاسی نبود. يك مسئله اصولی بود.»

جهان به شوهرش مراجعه کرد و سادات به او اطمینان داد که پاسخ درست داده است، ولو اینکه در مصر آشوب برپا کند. به یاد می‌آورد که سادات گفت: «این کار باعث رضایت خدا خواهد شد.»

به گفته خانم سادات، وقتی او به فرح تلفن زد تا تأیید کند آنان واقعا می‌توانند برای عمل جراحی به مصر برگردند، فرح نمی‌توانست باور کند. پرسید: «آیا به پزشکان امریکایی اجازه خواهید داد عمل جراحی را در مصر انجام دهند؟ واقعا مطمئن هستید؟»

جهان سادات چند بار تکرار کرد: «آری فرح، آری.» فرح قانع شد.^۱

در این میان بن کین که به نیویورک بازگشته بود با لوید کاتلر مشاور کاخ سفید که توافق لکلند را درباره معالجه شاه در پاناما و حق بازگشت وی به امریکا را در صورت لزوم طراحی کرده بود، گفتگو کرد. کین مایل بود شاه به ایالات متحد بازگردد. کارتر در بحبوحه درگیری کاخ سفید در مسئله گروگانگیری برای او روشن ساخت که بازگشت شاه سودمند نخواهد بود. به عقیده کین این بدان معنی بود که توافق لکلند اعتبارش را از دست داده است. از نظر او رفتن شاه به مصر اجتناب‌ناپذیر بود.^۲

اما این فکر کاخ سفید را هم در مورد سرنوشت سادات و هم در مورد گروگانها هراسان کرد. اگر شاه پاناما را ترك می‌کرد، هرگونه

(۱) مصاحبه نگارنده با فرح دیبا، ۲۶-۲۷ مارس ۱۹۸۶ و نیز

J. Sadat: *A Woman of Egypt*, pp. 423-24.

(۲) مصاحبه نگارنده با بن کین و مجله اخبار پزشکی امریکا، ۷ اوت ۱۹۸۱.

امید ضعیفی به آزادی گروگانها از طریق مذاکرات پیچیده استرداد که داشت در پاناما به مرحله نهائی می‌رسید، از میان می‌رفت. همیلتون جردن هنوز معتقد بود که مذاکرات را می‌توان به مسیر واقعی بازگرداند؛ هکتور ویلالون با نامه‌ای از جردن خطاب به ابوالحسن بنی‌صدر که اخیراً در انتخابات ریاست جمهوری صادق قطب‌زاده را شکست سختی داده بود، عازم ایران شد. جیمی کارتر امید کمتری داشت و به جردن گفته بود رهبران ایران قابل اعتماد نیستند. ۲ در آن هنگام جردن و کاخ سفید درگیر انتخابات مقدماتی ایالت ایلینویز بودند که نخستین زورآزمایی ادوارد کندی با جیمی کارتر برای انتخابات ریاست جمهوری در یکی از ایالات صنعتی عمده بشمار می‌رفت. در عین حال جردن مشغول مذاکره با وکلایش برای آماده‌ساختن خود در برابر دادستان دادگاه ویژه به اتهام مصرف کوکائین در یکی از کلوبهای شبانه نیویورک به نام «کلوب ۵۴» بود. در هر حال کارتر کندی را در ایلینویز شکست داد و اتهام جردن نیز چندی بعد منتفی گردید.

در این هنگام بود که برژژینسکی به جردن تلفن زد و اطلاع داد که گزارش اطلاعاتی حاکی است که شاه قصد دارد پاناما را به مقصد مصر ترك کند. وقتی جردن پرسید چه کاری از دست من ساخته‌است، برژژینسکی پاسخ داد: «همیلتون، مسائل مربوط به شاه و پاناما در حوزه مسئولیت شما است. من متصدی زمامداران شاغل و کشورهای بزرگ هستم و شما مسئول زمامداران سابق و کشورهای کوچک.»

جردن در ۲۰ مارس از طریق هوستون به پاناما رفت. در این هنگام دوبیکی در هوستون بسر می‌برد و جردن در نظر داشت او را قانع‌سازد که به جنبه سیاسی اقامت شاه در پاناما اعتنائی نداشته باشد و سرپرستی عمل جراحی او را در پاناما برعهده بگیرد. جردن با به‌یاد داشتن این موضوع که دولت امریکا هنگام ورود شاه از مکزیك به ایالات متحد توصیه‌های پزشکی ناچیزی دریافت کرده بود، این‌بار دکتر نرمان ریچ را که جراح ارشد بیمارستان نظامی والتر رید در

3) Jordan, Crisis, pp. 185-89.

واشینگتن است یا خودش برده بود. در پرواز از واشینگتن به هوستون یک کارمند وزارت خارجه به نام آرنی رافل نیز که سابقاً در ایران خدمت کرده بود، همراهشان بود. ریچ به جردن هشدار داد که بسا دویبکی زیرکانه سخن بگوید چون هر جراحی نخستین مسئولیت خود را در برابر بیمارش می‌داند. با این حال ریچ معتقد بود که طحال شاه را با اطمینان خاطر می‌توان در پاناما درآورد.^۴

آنان با دویبکی در دفتر کارش ملاقات کردند. جراح مشهور دربارهٔ اینکه نخستین وظیفه‌اش معالجهٔ شاه است تزلزل‌ناپذیر می‌نمود و گفت: «من او را در هر جا که لازم باشد عمل خواهم کرد ولی نمی‌توانم از دورنمای عمل شاه در پاناما خوشحال باشم. ولو اینکه شما آقای جردن بتوانید مرا راضی کنید، گمان نمی‌کنم هیچ‌کس بتواند شاه را به عمل جراحی در پاناما قانع سازد.»

دویبکی می‌گوید به جردن گفتم انجام عمل جراحی در پاناما خطرات احتمالی را چند برابر خواهد کرد. «بنابراین نمی‌توانم انجام آن را در پاناما توصیه کنم. با این حال اگر کار به جایی برسد که چاره‌دیگری وجود نداشته باشد - مانند یک عمل فوری در عرشهٔ یک رزمناو - و کار دیگری نشود کرد، هر خدمتی که از دستم ساخته باشد خواهم کرد.»^۵ ضمناً گفت هنوز مطمئن نیست کنترل جراحی تا چه اندازه در دست او خواهد بود و افزود: «شما نمی‌توانید بیش از یک ناخدا در کشتی داشته باشید.» وقتی جردن از او خواهش کرد به فکر گروگانها باشد، دویبکی جواب داد: «آقای جردن، این مشکل شما و آقای رئیس‌جمهور است. بعنوان پزشک تنها چیزی که برای من مطرح است سلامتی شاه است.» جردن تصمیم گرفت که به پاناما برود و عقیدهٔ شاه را تغییر بدهد. اما رسیدن به پاناما کار آسانی نبود.

آنها سوار هواپیمای متعلق به نیروی هوایی آمریکا شدند و از هوستون پرواز کردند. هواپیما دچار اختلال در دستگاه رادار شد و در نیواورلئان فرود آمد. در آنجا ناچار شدند منتظر هواپیمای دیگری که از واشینگتن اعزام شد بمانند. این هواپیما نیز دچار نقص فنی

4) Ibid., pp. 189, 196-97.

۵) واشینگتن‌پست، ۴ آوریل ۱۹۸۰.

گردید و ناچار شدند مجدداً به نیواورلئان بازگردند. سرانجام هواپیمای سوم رسید و آنها را سوار کرد و از زمین برخاست و از فراز خلیج مکزیك عازم جنوب گردید. يك ساعت پس از پرواز صدای انفجار شدیدی به گوش رسید و هواپیما بسوی اقیانوس شیرجه رفت. کابین مملو از دود شد و کف آن چنان داغ شد که تخت کفش مسافران شروع به سوختن کرد. سرانجام خلبان توانست هواپیما را در سطح امواج دریا کنترل کند، دور بزند و به نیواورلئان بازگردد.

هنگامی که سوار چهارمین هواپیما شدند ساعت دو و نیم بعد از نیمه شب بود و چهارده ساعت می شد که واشینگتن را ترك گفته بودند. اعصاب جردن خرد شده بود. با خودش اندیشید (و بعدها در کتابش نوشت) که «چیزی نمانده بود ما در این پرواز به هلاکت برسیم. کمترین کاری که شاه می تواند بکند این است که اثرات عمل جراحی خود را بر گروگانهای ما در نظر بگیرد. اما شاید او اهمیتی برای آنان قائل نیست... شاید چهره غم انگیزی که در لك لند با او صحبت کردم همانطور که دشمنانش می گویند سرد و بی احساس و حتی بی رحم است.»

سرانجام آنها روز جمعه ۲۱ مارس هنگام صبحانه به پاناما رسیدند. پس از دو ساعتی استراحت در اقامتگاه سفیر امریکا - محلی که همیشه جردن را به این فکر می انداخت که در یکی از داستانهای گراهام گرین شرکت دارد - جردن آنچه را «بدترین آخر هفته عمرش» نامیده است آغاز کرد. آخر هفته ای که او موفق به جلوگیری از فرار شاه از پاناما نشد. امبلر ماس سفیر امریکا می گوید: «درست مثل پرده آخر يك اپراكميك بود. تمام سیاهی لشکرها در اطراف صحنه پال می زدند و خواننده اول در وسط ایستاده بود.»

پس از آنکه جردن از خواب بیدار شد، عمر توریخوس و چوچو و چارلی گارسیا به دیدنش آمدند. جردن و توریخوس در صندلیهای حصیری ایوان نشستند و چوچو نقش مترجم را ایفا کرد. در حالیکه

چارلی گارسیا دربارهٔ بحران پزشکی برسر شاه به دکتر ریچ توضیح می‌داد، جردن گفت: «پاپا ژنرال، مشکل تازه‌ای برای ما پیش آمده است. اطلاع یافته‌ایم که شاه قصد دارد پاناما را به مقصد مصر ترک کند.»

قیافهٔ تورینخوس درهم رفت و گفت: «این برای همه خبر بدی است. برای گروگانها، برای شاه، حتی برای پاناما.» سپس سیگار برگت بزرگ کوبایی‌اش را که نام خود او روی نوار آن ثبت شده بود روشن کرد و گفت: «فکر می‌کنی برای تغییر عقیدهٔ شاه چه کار می‌توانیم بکنیم؟»

جردن پیشنهاد کرد شاید اگر پزشکان پانامایی دست از لجاجت بردارند و اجازه بدهند دکتر دوبیکی مسئولیت عمل جراحی را به عهده بگیرد، شاه در پاناما بماند. تورینخوس لحظه‌ای به فکر فرو رفت و سپس گفت: «دکترها موجودات عجیبی هستند، با مهارت فراوان و خودخواهی فراوان.»

جردن پاسخ داد که خود او زمانی می‌خواست پزشک شود که تورینخوس حرفش را قطع کرد و گفت: «این را خودخواهی شما نشان می‌دهد.» اما تورینخوس مطمئن نبود که پزشکان بتوانند این مسئله را حل کنند. چند ثانیه‌ای هر سه نفر ساکت در ایوان نشسته بودند و ژنرال به فکر فرورفته بود. آنگاه تورینخوس سخنان تنیدی علیه شاه بر زبان آورد و افزود: «من حاضرم هر کاری را که شما مصلحت بدانید انجام دهم. ما می‌توانیم بگذاریم شاه برود یا او در اینجا نگاه داریم - ولو اینکه مخالف میلش باشد. من روحیهٔ شاه را در این مدت بررسی کرده‌ام. او به فکر هیچ‌کس جز خودش نیست. او حق ندارد جان پنجاه و سه نفر دیگر را بنظر بینگند. آنچه برای من اهمیت دارد کمک به رئیس‌جمهوری امریکا در حل مسئلهٔ گروگانها است.» جردن تکران بود که اگر شاه برخلاف میلش مجبور به ماندن در پاناما شود، عکس‌العمل خوبی در امریکا نداشته باشد. تورینخوس گفت پزشکان پانامایی را راضی خواهد کرد که مستقیماً با دکتر دوبیکی تماس بگیرند و رسماً از او دعوت کنند که به پاناما برگردد. سپس خود او هم با شاه تماس خواهد گرفت و وانمود خواهد کرد پس از آن همه